

گُردها، دمکراسی و اهمیت گذار سیاسی

«نگاهی به امکان یا امتناع دمکراسی در ایران»

فرهاد امین‌پور^۱

چکیده

دمکراسی‌خواهی گفتمانی است که امروزه به شکل فراگیری جوامع مختلف را درنوردیده و نظام‌های سیاسی غیردمکراتیک حاکم بر بیشتر کشورها و همچنین وضعیت مخالفان آن‌ها را نیز تحت تأثیر قرار داده است. بی‌تردید همه‌ی نظام‌های سیاسی اقتدارگرا در شکل‌های مختلف، برای تداوم حیات و حفظ قدرت خود تلاش کرده و به طیف متنوعی از روش‌های غیردمکراتیک و خشونت‌آمیز متوسل می‌شوند. مخالفان نیز بر اساس وضعیت تاریخی و اجتماعی هر جامعه و همچنین بسته به ماهیت ایدئولوژیک، نهادی و حتی اقتصادی نظام حاکم، طیف‌های نسبتاً متفاوتی از افراد، گروه‌ها و رویکردها را در بر می‌گیرند و برای تغییر وضع موجود تلاش می‌کنند.

در این مقاله تلاش شده است وضعیت سیاسی حاکم بر ایران و همچنین نسبت گُردها با این وضعیت از رهگذر نظریات مربوط به گذار سیاسی مورد ارزیابی قرار گرفته و با توجه به احتمالات پیش‌رو، امکان یا امتناع دمکراسی در ایران به صورت نسبی بررسی گردد.

کلید واژگان: دمکراسی، جامعه‌ی مدنی، گذار دمکراتیک، اقتدارگرایی، نظام سیاسی

مقدمه

برخی صاحب‌نظران اندیشه‌ی سیاسی در جوامع اسلامی بر این باورند که دمکراسی اساساً یک نظام سیاسی برآمده از تاریخ و فرهنگ غربی است و هماهنگی و امتزاج زیادی با ساختارهای فرهنگی، سیاسی و تاریخی جوامع اسلامی ندارد. به بیان دیگر به باور این دسته از اندیشمندان، برای ایجاد دمکراسی در جوامعی مانند ایران باید ساختارهای اغلب سنتی سیاسی و فرهنگی جامعه را چنان دگرگون کرد که با دمکراسی به عنوان یک نظام سیاسی جدید هماهنگ شود؛ رویکردی که به دلیل ایجاد تقابل و بازتولید مناسبات دینی-سنتی و غیردمکراتیک، همواره مورد علاقه‌ی محافظه‌کاران دینی حاکم بر ایران بوده است. از سوی دیگر به باور برخی از روشنفکران دینی و نظریه‌پردازان اصلاح‌طلب حاضر در منظومه‌ی قدرت در ایران، باید دمکراسی را آن‌قدر ورز و تغییر داد که قادر به هماهنگ ساختن خود با ساختارهای فرهنگی، سیاسی و اعتقادی چنین جوامعی شود. این نگاه نیز از سوی گروه اول به سبب آنچه مانند شیر بی یال و دم و اشکم مولوی، چیزی از دمکراسی باقی نمی‌گذارد همواره

^۱ روزنامه‌نگار و کارشناسی‌ارشد حقوق بین‌الملل

متناقض و بی‌فایده خوانده شده و تلاش‌های عملی منبث از آن در عرصه‌ی سیاسی نیز (جریان اصلاح‌طلبی) به عنوان وقت‌کشی و گسترش ناامیدی و سرخوردگی عمومی تفسیر می‌شود.

بی‌تردید هر دو رویکرد یادشده، واجد سویه‌هایی غیرانضمامی و بعضاً انتزاعی‌اند. نمی‌توان انکار کرد که حتی سنتی‌ترین و غیردمکراتیک‌ترین جوامع نیز به دلیل برخورداری یا تأثیرپذیری از شکل‌های مدرن یا نسبتاً مدرن از نهادها، تکنولوژی و مناسبات اجتماعی و سیاسی دنیای جدید، در مسیر عبور کلی از وضعیت‌های حاکم قرار می‌گیرند که بخشی از آنها می‌تواند تحمیلی و ناخواسته و بخشی نیز تدریجی باشد. به عبارت دیگر نه امکان حفظ سنت‌ها، ارزش‌ها و ساختارهای گذشته به صورت کامل وجود دارد و نه امکان تغییر سریع ساختارهای فرهنگی، سیاسی و اجتماعی یک جامعه و نصب فوری نرم‌افزار دمکراسی. به باور این قلم بحث از امکان یا امتناع دمکراسی در درون چنین دوگانه‌هایی قابلیت تحلیل و پیگیری نداشته و قبل از هر چیز محصول عدم توجه نخبگان این جوامع به اهمیت و نقش تعیین‌کننده‌ی ماهیت‌گذار سیاسی است.

گُردها در منظومه‌ی چنین مباحث و گفتگوهای چه موقعیت و جایگاهی دارند و تا چه حد تأثیرگذارند؟ آیا گُردها برای دستیابی به مطالبات سیاسی و فرهنگی خود باید در فرایند گسترش دمکراسی یا گذار دمکراتیک در ایران مشارکت نموده و حضور داشته باشند؟ این مقاله تلاش می‌کند با انتقاد ضمنی از رویکردهای موجود در فضای سیاسی کردستان (ایران)، اهمیت پرداختن به تبیین راهکارهای گذار از وضعیت موجود را از سوی روشنفکران گُردها، به عنوان یک ضرورت مورد توجه قرار دهد.

موضوع اصلی

دمکراسی تعاریف متنوع و نسبتاً پیچیده‌ای دارد و حوزه‌ی گسترده‌ای از رویکردها در مورد آن چه مدت‌ها حکومت مردم بر مردم خوانده می‌شد را در بر می‌گیرد. فلسفه‌ی سیاست و علوم سیاسی تأسیسی، در چالش با اندیشه‌ی دمکراسی شکل گرفته است. (انصاری، ۱۳۸۴: ۱۹) بر این اساس به سختی می‌توان به بحث‌ها و مجادلات جاری در مورد تعاریف و مصادیق نظام‌های دمکراتیک خاتمه داد، اما واقعیت این است که گفتمان دمکراسی خواهی و تلاش برای ایجاد نظام‌های دمکراتیک، امروزه چنان فراگیر شده است که به قول دیوید بیتام، مخالفان دمکراسی نیز تمایلی ندارند که آشکارا غیردمکراتیک خوانده شوند لذا می‌کوشند انتقادات خود از دمکراسی را در لفافه‌ی مخالفت بر سر معنی آن کتمان کنند. (بیتام، ۱۳۸۳: ۱۴) بیتام در ادامه به خوبی تشریح می‌کند که هر تعریفی از دمکراسی زمانی می‌تواند از مغالطه به دور بماند که همزمان دربرگیرنده‌ی مبانی ارزشی و نهادی این نظام سیاسی باشد. در چنین وضعیتی تلاش برای غبارآلود کردن تعاریف آن با بهره گرفتن از دوگانه‌هایی چون دمکراسی لیبرال یا غیرلیبرال، دمکراسی مستقیم یا نمایندگی، دمکراسی نخبه‌گرا یا مشارکتی و... تا حدود زیادی دشوار می‌شود. (همان، ۵۸-۱۲)

مناقشه بر سر نوع نظام سیاسی آینده در بسیاری از کشورهای که نظام‌های اقتدارگرا بر آنها حاکم هستند همواره بخش مهمی از فضای فکری و سیاسی جامعه و گروه‌های مخالف نظام را به خود اختصاص داده است؛ مباحثی که حداقل در موج‌های دوم و سوم دمکراسی نیز جریان داشته و همچنان ادامه دارد. امروزه به دلیل بی‌اعتبار شدن یا به حاشیه رفتن نظام‌های سیاسی مبتنی بر رویکردهای سوسیالیستی، ناسیونالیستی و حتی مذهبی و غلبه‌ی خواسته و ناخواسته‌ی گفتمان لیبرال-دمکراسی، بخش عمده‌ای از مباحث و مناقشه‌های یادشده در محدوده‌ی تبیین و یا توافق بر سر نوع خاصی از این نظام سیاسی (دمکراسی) دور می‌زند و تلاش برای تأسیس یا احیای شکل‌های دیگر حکومت حداقل در ظاهر طرفدار چندانی ندارد. عقلانی شدن دنیای جدید پیامدهای عمیقی دارد که از جمله می‌توان از میان رفتن اعتبار نظام‌های عقیدتی را ذکر کرد؛ نظام‌هایی که در پی دستیابی به تفسیر روشنی از معنای زندگی بوده‌اند. (هلد، ۱۳۸۴: ۲۲۶) از سوی دیگر امروزه اغلب نظام‌های غیردمکراتیک، به سبب

ناهمخوانی با گفتمان‌های معطوف به گشایش‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در دنیای کنونی یا ایجاد اختلال در عملکرد این گفتمان‌ها، با فشارهای بیشتری مواجه می‌شوند.

۱. ظهور دمکراسی اجتناب‌ناپذیر نیست:

پیش‌فرض بخش زیادی از مجادلات و گفتگوها در فضای سیاسی کردستان، قطعی شمردن تغییر یکباره‌ی نظام فعلی و ظهور حتمی و اجتناب‌ناپذیر نظام دمکراسی است. در این صورت آن‌چه به ظاهر باقی می‌ماند تنها بحث و توافق بر سر ترسیم شکلی دربرگیرنده‌تر، توافقی‌تر و هماهنگ‌تر از این نظام است که با واقعیت‌ها و ضرورت‌های فرهنگی و اجتماعی حاکم بر این جامعه‌ی خاص هماهنگی داشته باشد. بخش اعظم این گفتارها که اغلب ژرف‌ساختی ادبی و احساسی دارند برآمده از دو پیش‌فرض دیگر هستند که در ادامه به آن‌ها خواهیم پرداخت. به عبارت دیگر گزاره‌های تولید شده توسط فعالین و کنش‌گران جریان‌های سیاسی حاضر در کردستان که به صورت عمده از ناسیونالیست‌ها، چپ‌ها و مذهبی‌ها تشکیل می‌شوند بر این مدار دور می‌زند و معطوف به دگرگونی بنیادین نظام سیاسی موجود و جایگزینی آن با یک نظام سیاسی دیگر است که نوع مطلوب آن در سال‌های گذشته و تحت تأثیر وضعیت حاکم بر اقلیم کردستان عراق از یک نظام دمکراتیک مبتنی بر خودمختاری سیاسی، به سمت ایجاد یک دمکراسی فدرال معطوف شده است. اگرچه به باور مدیسون حکومت مردمی با ساختار فدرال و قوای تفکیک شده، نه تنها بدترین پیامدهای فرقه‌گرایی را چاره خواهد کرد بلکه به مداخله‌ی جدی شهروندان در فرایند سیاسی و حمایت از منافع سیاسی‌شان نیز میدان خواهد داد (همان: ۱۰۲). اما به باور این نوشتار چنین مباحثی علی‌رغم ارائه‌ی تصاویری امیدوارکننده از آینده، به دلیل نادیده گرفتن ماهیت گذار از یک نظام سیاسی به نظام سیاسی دیگر نمی‌توانند به اندازه‌ی کافی روشنگر و غایت‌مند باشند. به عبارت دیگر و پیش از هر موضوع دیگری، چگونگی یا نوع گذار از نظام سیاسی موجود است که شکل و ماهیت نظام سیاسی آینده را تعیین می‌کند.

۲. توصیف وضعیت موجود و ترسیم وضعیت مطلوب:

غلبه‌ی بیش و کم پایدار گفتمان ناسیونالیسم بر گفتمان‌های چپ و مذهبی در فضای فکری و سیاسی کردستان خصوصاً در سه دهه‌ی گذشته باعث شده است که صاحب‌نظران و فعالین کُرد در عرصه‌ی سیاست (با گرایش‌های مختلف) اغلب به مواردی چون «نفی بنیادین وضعیت سیاسی موجود» و «ترسیم یک وضعیت مطلوب» آن‌هم با توسل به مدل‌های توسعه‌یافته‌ی جوامع امروزی، اکتفا کنند. به عبارت دیگر بخش نسبتاً زیادی از گزاره‌هایی که در این ارتباط تولید می‌شود و در این دو حوزه جای می‌گیرند ابتدا به نقد و نفی نظام سیاسی و همچنین ویژگی‌های اقتدارگرایانه‌ی آن در رابطه با اقلیت‌های قومی و مذهبی پرداخته که اغلب ماهیتی توصیفی دارد و تا حدودی شکل‌های اغراق‌آمیزی نیز به خود می‌گیرد و بیشتر به دنبال حفظ و بازتولید یک فرهنگ قربانی‌محور و ترحم‌برانگیز است. در این رویکرد بر شیوه‌های سرکوبگرانه در ارتباط با اقلیت‌های قومی و مذهبی و به شکل اختصاصی تر کُردها تمرکز شده و امکان شناخت دقیق سیستم و مناسبات حاکم بر آن، که تنها در گستره‌ی کامل حاکمیت سیاسی و جغرافیایی آن میسر می‌شود از بین می‌رود. در چنین وضعیتی، راهکارهای خروج از وضع موجود، بُرد محلی و محدودی داشته و عملاً ناکارآمد می‌شوند. شومپتر می‌گفت که جهالت و فقدان داور دقت، مشخصه‌ی نظریه‌پردازی‌های عوام و حتی بسیاری از درس‌خوانده‌ها در زمینه‌ی امور عمومی است (همان: ۲۵۶) و آرُن سرشت ایدئولوژیک نگاه روشنفکران به جهان را از دو راه تبیین می‌کرد: نخست با الهام از رهیافت توکویل درباره‌ی نقش منفی «اهل ادب» در سیاست و سپس از طریق بحث درباره‌ی تحول ایدئولوژی به گفتمان دینی. به گفته‌ی او از خود گذشتگی، مصالحه‌ناپذیری، شور و شوق بی‌قید و شرط و تعصبی که برخی آموزه‌های سیاسی در سده‌ی بیستم بر انگیزه‌اند فقط با جذبه‌های عاطفی مؤمنان و تعصبات دینی آنان قابل قیاس است. (انتخابی، ۱۳۸۰: ۱۱۴) فعالین فکری و سیاسی چپ کردستان که علی‌رغم ادعایشان در یک دهه‌ی گذشته

با سرعت بیشتری در گفتمان ناسیونالیسم ادغام شده‌اند با پرداختن به آنچه ماهیت سرمایه‌داری و نئولیبرال نظام می‌خوانند دامنه‌ی تحلیل‌های خود را چنان انتزاعی و گسترده می‌کنند که عملاً امکانی برای گفتگو در مورد استخراج راهکارهای عملی برای گذار از وضع موجود باقی نمی‌گذارند. گروه‌های مذهبی نیز که برای به‌روزنمایی و موجه جلوه دادن خود، دست به دامان ادبیات ناسیونالیستی شده‌اند عملاً در این میان سرگردانند و برنامه‌ی مشخصی برای عبور از این وضعیت ندارند. این روشنفکران بیشتر به ایدئولوژی یعنی بازنمایی کم و بیش ادبی و احساسی جامعه‌ی مطلوب دل‌بستگی دارند تا بررسی کرد و کارهای یک نظام اقتصادی مشخص یا راه و رسم‌های معین حکومت. (همان: ۱۱۷)

از سوی دیگر آنچه اغلب از سوی روشنفکران و فعالین سیاسی کردستان به اشتباه راهکار خوانده می‌شود ارائه‌ی مدل‌هایی از نظام‌های سیاسی توسعه یافته است که به عنوان وضعیت بدیل و مطلوب معرفی می‌شود و آنچه در این میان مغفول یا مسکوت می‌ماند تبیین دقیق چگونگی گذار از وضعیت توصیفی (موجود) به وضعیت ترسیمی (مطلوب) است. این در حالی است که غیاب چنین تبیینی، در حوزه‌ی عمل، به فقدان یک جریان سیاسی واقعی و اثرگذار در کردستان انجامیده است. نگاهی اجمالی به راهکارهای ارائه شده از سوی افراد و گروه‌های سیاسی در کردستان ایران بیانگر فقدان و آشفتگی غیر قابل انکاری در این رابطه است. در چنین وضعیتی "قهر سیاسی" و "متوسل شدن به شیوه‌های نمادین سیاست‌ورزی" جای خود را به فعالیت سیاسی عملی و معطوف به ایجاد تغییرات واقعی در شکل و ماهیت سیستم داده است.

۳. ماهیت گذار و نوع نظام سیاسی آینده:

آیا یک دگرگونی بنیادی یا یک تغییر سیاسی سخت، به یک وضعیت مدیریت شده و دموکراتیک منتهی می‌شود؟ چه نوع تغییراتی سبب بازتولید انواع دیگری از اقتدارگرایی یا اشکال دیگری از نظام سیاسی گذشته خواهند شد؟ آیا رابطه‌ی دقیق و معناداری میان چگونگی تغییر یک نظام سیاسی با شکل و ماهیت نظام سیاسی برآمده از آن وجود دارد؟

تردیدی نیست که همه‌ی نظام‌های سیاسی اقتدارگرا (استبدادی، دیکتاتوری و...) برای تداوم حیات و حفظ قدرت خود تلاش کرده و به طیف متنوعی از روش‌های غیردموکراتیک و خشونت‌آمیز متوسل می‌شوند. آن‌ها در وهله‌ی اول سعی می‌کنند تا از ظهور جریان‌های مخالف جلوگیری کرده و در صورت بروز چنین وضعیتی، این جریان‌ها را تضعیف کرده، مدیریت نموده یا سرکوب کنند. مخالفان حکومت‌های اقتدارگرا نیز بر اساس وضعیت تاریخی و اجتماعی هر جامعه و همچنین بسته به ماهیت ایدئولوژیک، نهادی و حتی اقتصادی نظام حاکم، طیف‌های نسبتاً متفاوتی از افراد، گروه‌ها و رویکردها را در بر می‌گیرند و برای تغییر وضع موجود تلاش می‌کنند. بررسی تاریخی و جامعه‌شناختی تغییر حکومت‌ها، به تبیین نگرش‌ها و مدل‌های نسبتاً روشنگرانه‌ای انجامیده است که با توجه به آن‌ها، فهم و شناخت امروزی ما از واقعیت‌های حاکم بر جوامع درگیر با چنین نظام‌هایی ساده‌تر می‌شود. ساموئل هانتینگتون با کتاب «موج سوم دموکراسی در پایان سده‌ی بیستم» با دسته‌بندی نسبتاً دقیق و تاریخی گذار کشورهای مختلف به دموکراسی و همچنین بررسی دلایل موفقیت و شکست این گذارها، توجهات زیادی را به این حوزه معطوف کرد؛ کاری که زمینه‌های اصلی آن توسط کسانی چون توکویل، مور، لیپست و... به شایستگی فراهم شده بود. اما آنچه قاطبه‌ی نظریه‌پردازان این حوزه را در مورد گذار نظام‌های سیاسی، به هم نزدیک می‌کند تأکید مستقیم و غیرمستقیم بر اهمیت طیف گسترده و متنوعی از متغیرهای تاریخی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی در درون نظم سیاسی و اجتماعی حاکم است که بدون شناخت آن‌ها و بررسی نسبت و میزان اثرگذاری‌شان، به سختی می‌توان فرایندهای پیش‌رو را تحلیل و پیش‌بینی نمود.

بشیریه معتقد است که انقلاب‌های سیاسی نتیجه‌ی گردهمایی هشت عامل‌اند که چهار عامل آن مربوط به مبانی قدرت دولت‌هاست. این چهار عامل عبارتند از: بحران مشروعیت، بحران کارآمدی، بحران وحدت درونی گروه حاکم و بحران در دستگاه‌های سلطه و سرکوب. چهار عامل نیز مربوط به جنبش و بسیج انقلابی است که حجم نارضایتی عمومی، سازماندهی، ایدئولوژی‌های انقلابی و رهبری را شامل می‌شود. (بشیریه، ۱۳۹۴: ۷) چنین رویکردی به صورت منفرد، هم زمینه‌های تاریخی، اجتماعی و اقتصادی جوامع در معرض تغییر را نادیده می‌گیرد و هم وضعیت سیاسی پس از دگرگونی ناگهانی آن‌ها را. آیا نتیجه‌ی چنین تغییری می‌تواند به پوشش دادن همه‌ی شکاف‌های طبقاتی، قومی، فرهنگی، ایدئولوژیکی، جنسی و... منجر شود؟ با توجه به نمونه‌های گذشته و از جمله تجربه‌ی خود انقلاب ایران به سختی می‌توان چنین انتظاری داشت. فرید زکریا به درستی می‌گوید: انقلاب ایران نشان داد که چگونه در یک جامعه‌ی در حال توسعه، حتی نیروهای بی‌ضرر پیشرفت، مثل آموزش و تحصیلات عالی می‌توانند منجر به آشفتگی و هرج و مرج شوند. (زکریا، ۱۳۸۴: ۱۶۹) این در حالی است که نظریه‌پردازان گذار، هر سه وضعیت مورد نظر را به صورت همزمان بررسی می‌کنند. به عبارت دیگر سقوط نظام سیاسی، گذار به وضعیت جدید و شکل‌گیری و تثبیت نظام سیاسی برآمده از تغییر، سه مرحله‌ای هستند که اگرچه به لحاظ منطقی متمایز هستند اما همپوشانی کامل دارند حتی اگر نیروهای مختلفی در پیشبرد آن‌ها دخالت کنند. بیتام معتقد است تحکیم دموکراسی که از پایان مرحله‌ی گذار به دموکراسی آغاز می‌شود از خود فرایند گذار بسیار طولانی‌تر و مشکل‌تر است. (بیتام، ۱۳۸۳: ۱۱۷) به بیان دیگر برای فهم همه‌ی تغییرات ناشی از تغییر یک نظام سیاسی، به تصویر گسترده‌تری از سیر اتفاقات نیاز داریم. به عنوان مثال سیر تحولات سیاسی جامعه‌ی در معرض تغییر از نظر تاریخی چگونه است؟ وضعیت فرهنگی جامعه‌ی در حال گذار به لحاظ پذیرش تفاوت‌های فکری و فرهنگی و حقوق فردی و اجتماعی به چه صورتی است؟ وضعیت اقتصادی به چه شکلی است و طبقات اجتماعی از چه وضعیت و جایگاهی برخوردارند؟ جامعه‌ی مدنی در مناسبات سیاسی و اجتماعی چه قدرت و جایگاهی دارد؟ آیا نظام حاکم از نظر بین‌المللی اعتبار خود را حفظ کرده یا از دست داده است؟ نمونه‌های مشابه وضعیت موجود به ظهور چه نوع نظام‌هایی منجر شده است؟ از برخورد متغیرهای موجود چه نوع نظمی می‌تواند پدیدار شود؟ چه مقدار می‌توان به دموکراتیک بودن نظم سیاسی جدید امیدوار بود؟ آیا تضمین‌های لازم برای پایداری نظام سیاسی جدید وجود دارد؟

به‌طور کلی نظریه‌پردازی درباره‌ی پیدایش و استقرار دموکراسی از لحاظ عوامل و شرایط گذار به دو دسته‌ی بزرگ تقسیم می‌شود: یکی نظریه‌های ساختاری و کلان و نسبتاً درازمدت که بر پیدایش زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تأکید می‌گذارند و این زمینه‌ها را با رجوع به شاخص‌های مختلف مربوط به رشد و توسعه‌ی اقتصادی، گسترش شهرنشینی، توسعه‌ی آموزش و ارتباطات و جز آن می‌سنجند؛ دوم نظریه‌های کنش‌گرایانه و نسبتاً کوتاه‌مدت که بر نقش آگاهی نیروها و کارگزاران اجتماعی و سیاسی به ویژه طبقات اجتماعی و نخبگان سیاسی در پیشبرد دموکراسی یا جلوگیری از آن تأکید می‌کنند. (بشیریه، ۱۳۸۷: ۲۴) واقعیت این است که هر دوی این نظریات حاوی جنبه‌های دقیقی از توضیح و تبیین مبحث گذار به دموکراسی هستند به همین دلیل نظریه‌پردازانی چون هانتینگتون تلاش کرده‌اند برای ارائه‌ی تصویری دقیق‌تر از موضوع، این دو رویکرد نظری را ترکیب نمایند. اگرچه به گفته‌ی بشیریه، نظریه‌های کنش‌گرایانه، گذار به دموکراسی را از چشم‌انداز نقش و تأثیر نخبگان حاکم بررسی می‌کنند و شرایط کافی را مد نظر قرار می‌دهند نه علل لازم را (همان: ۴۰) اما واقعیت این است که بدون شناخت زمینه‌های اجتماعی و اقتصادی چنین جوامعی به سختی می‌توان به تشریح نقش نخبگان حاکم و میزان تأثیرگذاری آن‌ها بر مناسبات مبتنی بر سیاست و قدرت پرداخت. به همین دلیل نمی‌توان از شناخت زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی چنین جوامعی غافل ماند.

۴. اهمیت توسعه و غفلت از تأثیرات آن:

لیپست بر این باور بود که میان توسعه‌ی اقتصادی و دموکراسی همبستگی وجود دارد و هرچه یک جامعه ثروتمندتر باشد شانس بیشتری برای برقراری یک دموکراسی با ثبات‌تر دارد. به عقیده‌ی او توسعه‌ی اقتصادی از طریق آموزش منجر به تغییر ارزش‌های یک جامعه و ایجاد امنیت اقتصادی و کاستن از منازعات طبقاتی و توسعه‌ی نظرات سیاسی می‌شود، همچنین کاهش سطوح نابرابری باعث کاهش تضاد طبقاتی شده و با رشد طبقه‌ی متوسط و با افزایش ثروت و تحصیلات، کارگران نیز از فشارها و اعمال نفوذ رهایی می‌یابند، از نظر این اندیشمند، توسعه‌ی اقتصادی باعث کاهش فشار از روی دولت و کاهش فقر و بیکاری نیز می‌شود و ساختار اقتدارگرا نمی‌تواند خود را با فشارهای ناشی از توسعه‌ی اقتصادی وفق دهد امری که منجر به ظهور سازمان‌های اجتماعی داوطلبانه و مستقل و متقدم شده و مشارکت عمومی را افزایش می‌دهد. به بیان دیگر تغییر ارزش‌ها و چشم‌اندازها در مورد سیاست، علل گرایش مردم به سمت پذیرش یک نظام دموکراتیک را تبیین می‌کند. (گیل، ۱۳۹۴: ۱۳-۱۴) لیپست همچنین معتقد بود که دموکراسی‌ها نسبت به غیردموکراسی‌ها از نظر اقتصادی توسعه‌یافته‌تر و ثروتمندتراند. بر این اساس می‌توان گفت دموکراسی هم معلول توسعه‌ی اقتصادی است و هم می‌تواند به رشد اقتصادی جوامع منجر شود. همچنین عکس این موضوع نیز می‌تواند صادق باشد یعنی زمانی که یک جامعه دچار بحران‌های اقتصادی است و از رهگذر آن طبقات اجتماعی به خصوص طبقات متوسط تضعیف می‌شوند ارزش‌های دموکراتیک نیز آسیب دیده و به سختی می‌توان فرایندهای گذار به ایجاد وضعیت‌های دموکراتیک منجر شوند. در این هنگام زمینه برای ادامه‌ی حیات نظام حاکم یا ظهور شکل‌های دیگری از اقتدارگرایی فراهم می‌شود.

واقعیت این است که توسعه و رشد اقتصادی هرگز گفتمان مورد علاقه‌ی روشنفکران کُرد در ایران نبوده و به عنوان یک ضرورت بنیادی برای تغییر مناسبات سیاسی و اجتماعی مورد توجه قرار نگرفته است. پرداختن مقطعی به موضوع توسعه نیز همواره ابزاری بوده است که از سوی روشنفکران و فعالین سیاسی کردستان برای برجسته ساختن جنبه‌های نمادین فقر، اثبات ناکارآمدی حکومت و فشار سیاسی مورد استفاده قرار گرفته و نهادینه کردن مفهوم و فرهنگ توسعه و توجه به جنبه‌های درون‌زای آن که به صورت غیرمستقیم می‌تواند مناسبات غیرعادلانه‌ی سیاسی و اجتماعی را تحت تأثیر قرار دهد اغلب مورد غفلت قرار گرفته و قربانی کشمکش‌های سیاسی شده است.

۵. جامعه‌ی مدنی محوری‌ترین متغیر گذار سیاسی:

نظریه‌های کنش‌گرایانه به دو دسته‌ی جامعه‌محور و دولت‌محور تقسیم می‌شوند؛ در دسته‌ی اول بر نقش طبقات اجتماعی خارج از عرصه‌ی قدرت دولتی تأکید می‌شود و در دسته‌ی دوم نقش و صورت‌بندی نیروهای سیاسی به ویژه نخبگان حاکم در رابطه با امکان گذار به دموکراسی مورد توجه قرار می‌گیرد. (بشیری، ۱۳۸۷: ۲۵) بر این اساس می‌توان گفت گرچه مواردی مانند بحران‌های اقتصادی، بسیج عمومی و فشارهای بین‌المللی، برای گذار به وضعیت‌های دموکراتیک متغیرهای مهم و تأثیرگذاری هستند اما آنچه در تحلیل قدرتمند و همچنان محل رجوع لیپست بیش از همه نادیده گرفته می‌شود انسجام و هماهنگی رژیم حاکم از یک سو و نقش جامعه‌ی مدنی از سوی دیگر است. این نیروهای جامعه‌ی مدنی هستند که بین توسعه‌ی اقتصادی و دموکراسی رابطه‌ی علی برقرار می‌کنند. بسیج توده‌های مردم می‌تواند بر حکومت فشار وارد نماید همچنانکه رژیم‌های اقتدارگرا نیز می‌توانند برای غیرسیاسی کردن جامعه، طرفداران خود را در مناسبت‌هایی مانند انتخابات، راهپیمایی‌ها و جشن‌ها سازماندهی و بسیج کنند، فشارهای بین‌المللی به عنوان یک متغیر دیگر می‌تواند نقشی تشدیدگر و تسریع کننده در فرایند گذار داشته باشد، مشکلات اقتصادی قادرند اعتبار و صلاحیت و به تبع حق حاکمیت یک رژیم را زیر سؤال ببرند و امکان منازعه در مورد سیاست‌گذاری‌ها را افزایش دهند و منجر به گسست روابط رژیم و بخش‌های صنعتی و بازرگانی شوند. اما واقعیت این است

که این‌ها به تنهایی کافی نیستند و رژیم‌های ایدئولوژیک و دارای انسجام ساختاری و ارزشی می‌توانند ظرفیت خود را برای مدیریت بحران و جلوگیری از سیاسی شدن و بحرانی شدن این فاکتورها افزایش دهند. اینجاست که مهم‌ترین متغیر در برابر ظرفیت تاب‌آوری رژیم رخ می‌نماید که آن‌هم جامعه‌ی مدنی است. به عبارت دیگر محوری‌ترین فاکتورها برای تشخیص دقیق ماهیت گذار دموکراتیک از یک نظام سیاسی به نظام سیاسی دیگر، "میزان انسجام و یکپارچگی نخبگان حاکم" از یک سو و "جایگاه و قدرت جامعه‌ی مدنی" از سوی دیگر است.

جامعه‌ی مدنی گروه‌های مستقلی هستند که دیدگاه‌ها و فعالیت افراد را در خود جمع و در راستای ارتقای این منافع عمل می‌کنند که فعالیت‌های مخالف دولت را نیز شامل می‌شود و سیاست‌های عمومی را به شکل گسترده‌ای در جامعه به پرسش می‌گیرد. (همان: ۱۵) گروه‌های کوچک مانند گروه دوستان و... که زیرمجموعه‌های هر جامعه‌ای هستند زمینه را برای ظهور گروه‌های دیگری که منافع اعضای خود را در حوزه‌ی عمومی وسیع‌تری دنبال می‌کنند فراهم می‌نمایند. این گروه‌ها رایج‌ترین گروه‌ها در جامعه‌ی مدنی هستند مانند تشکل‌های صنفی، سندیکاها و... که مبنای منطقی ظهور گروه سوم محسوب می‌شوند. گروه سوم نیز آنهایی هستند که به صورت ویژه در نظرات و اهداف خود سیاسی‌اند و منافع اعضای خود را در عرصه‌ی سیاسی مشخص کرده و از آن دفاع می‌کنند، مهم‌ترین آن‌ها احزاب سیاسی هستند که به عنوان یک رابط نهادی مهم، بین ساختار طبقاتی و ساختار سیاسی عمل می‌کنند.

جامعه‌ی مدنی در غیاب هر کدام از گروه‌های یادشده به سختی می‌تواند از قدرت و اعتبار لازم برای پیگیری منافع افراد و فشار بر حکومت برخوردار شود. میزان توان گروه‌های مستقل برای دفاع از منافع خود در عرصه‌ی سیاسی، عنصری محوری برای ادامه‌ی حیات جامعه‌ی مدنی است. سؤال اینجاست که روشنفکران و فعالین اجتماعی و سیاسی گرد که اغلب شیوه‌های نمادین سیاست‌ورزی را با حضور عملی در عرصه‌ی عمومی اشتباه می‌گیرند، چه اندازه برای ایجاد نهادها و تشکیلات مدنی وقت می‌گذارند و به پیگیری مطالبات افراد جامعه و حفاظت از منافع آن‌ها از این مسیر اهمیت می‌دهند؟ چگونه می‌توان بدون حضور عملی و مؤثر در عرصه‌ی عمومی، به فشار بر سیستم، تغییر مناسبات حاکم و همچنین سهامداری در نتایج گذار به سوی یک وضعیت جدید و دموکراتیک امیدوار بود؟ این در حالی است که قدرت و میزان تأثیرگذاری نخبگان مستقل از رژیم، مستقیماً ریشه در موقعیت‌شان در جامعه‌ی مدنی دارد و بدون برخورداری از حمایت و پشتیبانی گروه‌های اجتماعی به سختی می‌تواند در فرایند گذار نقش مؤثری ایفا نمود.

اما حکومت‌های اقتدارگرا چقدر زمینه را برای ظهور جامعه‌ی مدنی با همه‌ی ویژگی‌های آن فراهم می‌کنند؟ از نظر گیل بسته به میزان ظهور و توان جامعه‌ی مدنی، نوع گذار می‌تواند اشکال متفاوتی به خود گرفته و به سه شکل گذار از طریق معامله، از طریق واگذاری و از طریق جایگزینی پدیدار شود. عنصر ساختاری تعیین کننده در این هنگام ماهیت رژیم است که در آغاز این فرایند در قدرت قرار دارد. به عبارت دیگر نوع رژیم در شکل‌دهی به جنبه‌های گوناگون فرایند گذار تأثیرگذار است و این تأثیرگذاری هویت بازیگران عمده‌ی سیاسی در فرایند گذار و برخی منابعی را که این بازیگران برای دستیابی به اهداف‌شان از آن استفاده می‌کنند شامل می‌شود. (همان: ۱۳۲) اگر نخبگان حاکم از انسجام لازم برخوردار نباشند اختلاف نظر میان آن‌ها می‌تواند زمینه را برای گفتگو و توافق با نخبگان سیاسی جامعه که از حمایت نهادهای مردمی و احزاب برخوردارند مهیا نماید. به نظر هانتینگتون پیدایش دموکراسی فرآورده‌ی سازش و توافق در درون نخبگان حاکم از یک سو و میان آن‌ها و نیروهای اجتماعی جدید از دیگر سو بوده است؛ (همان: ۴۹) به عبارت دیگر میانه‌روهای درون حکومت، تدریجاً حاکم را به گفتگو و مصالحه با جامعه راضی می‌کنند و میانه‌روهای بیرون از حکومت نیز که از پشتیبانی نیروهای جامعه‌ی مدنی برخوردارند به تعدیل بخشی از مطالبات حداکثری جامعه می‌پردازند. در چنین وضعیتی می‌توان به گذار از طریق توافق امیدوار بود.

اگرچه رویکرد هانتینگتون شفاف و دقیق به نظر می‌رسد اما از نوعی سادگی نیز رنج می‌برد و در نهایت قادر به توضیح وضعیت حاکم بر نظام‌های سیاسی پیچیده‌ای مانند ایران و همچنین دشواری‌های حاکم بر گروه‌های اجتماعی آن نیست. نمودار گیل تصویر نسبتاً دقیق‌تری از نسبت تأثیرگذاری حکومت و گروه‌های اجتماعی بر یکدیگر و بر فرایند گذار ترسیم می‌کند و برای توضیح وضعیت‌های پیچیده‌ی سیاسی و اجتماعی نیز دقیق‌تر به نظر می‌رسد. گیل این نمودار را در ارتباط با اتحاد یا چندپارگی حکومت از یک سو و ذره‌ای بودن یا مدنی بودن جامعه از سوی دیگر به دو محور عمودی و افقی تقسیم می‌کند. بر این اساس هر چه نظام سیاسی حاکم در مواجهه با بحران‌هایی مانند بحران جانشینی، بحران اقتصادی و بحران بین‌المللی دارای انسجام درونی بیشتری باشد و در مقابل، جامعه ذره‌ای‌تر و از هم گسیخته‌تر باشد امکان بقای نظام سیاسی بیشتر می‌شود. از سوی دیگر هر چه نظام سیاسی در مواجهه با بحران‌ها چندپاره بوده و جامعه‌ی مدنی قدرتمندتر باشد امکان گذار به شیوه‌های توافقی یا واگذاری بیشتر می‌شود و امکان ظهور یک نظام سیاسی اقتدارگرای دیگر کاهش می‌یابد. با منسجم بودن همزمان حاکمیت و قدرتمند بودن جامعه‌ی مدنی امکان تنش و برخورد افزایش می‌یابد و با ضعف هر دو نیز امکان ادامه‌ی حیات حکومت یا فروپاشی اجتماعی گسترش خواهد یافت. (همان: ۱۷۳) نمودار یادشده این امکان را به ما می‌دهد که تقابل دو سوی آن یعنی حکومت و جامعه‌ی مدنی را در وضعیت‌های بی‌شماری بررسی کرده و با واقعیت‌های حاکم بر جوامع مختلفی مانند ایران تطبیق دهیم.

نتیجه‌گیری

برای ترجمه‌ی دقیق یک متن از یک زبان به زبان دیگر، تنها دانستن دو زبان کافی نیست بلکه فهم دقیق متن در زبان مبدأ، آگاهی از شیوه‌های انتقال دقیق معناها و مفاهیم و همچنین برخورداری از روش‌های علمی و دقیق این انتقال نیز نقش تعیین‌کننده دارند. در این صورت آنچه در زبان مقصد اتفاق می‌افتد ترکیبی همزمان از معنای متن و سازواری انتقال آن است که می‌تواند نزدیک‌ترین معنا به متن اصلی باشد. بر همین اساس می‌توان گفت تغییر یک نظم سیاسی به یک نظم سیاسی دیگر نیز به تبیین دقیق روش‌ها و درگیر شدن عملی در آن نیاز دارد. شکل و محتوای نظم سیاسی آینده، تابعی از میزان شناخت دقیق از نظم سیاسی موجود و تلاش عملی برای مدیریت و مهندسی فرایند عبور از آن است.

برخلاف تحولات منتهی به انقلاب سال ۵۷ اکنون گفتمان دموکراسی‌خواهی در کانون توجه بخش قابل توجهی از نخبگان و روشنفکران و گروه‌های سیاسی حاضر در عرصه‌ی سیاسی ایران قرار دارد. از سوی دیگر با توجه به ارزیابی فضای سیاسی و اجتماعی موجود می‌توان به وجود یک جامعه‌ی مدنی نسبتاً گسترده و نیرومند قایل بود. گسترش فعالیت‌های زنان، گروه‌های سیاسی، انجمن‌های صنفی و سندیکاهای کارگری و... در سال‌ها و خصوصاً ماه‌های گذشته مؤید این موضوع است. همچنین با توجه به ماهیت ایدئولوژیک و طبقاتی نظام حاکم و میزان تاب‌آوری آن در برابر بحران‌های مختلف، انتظار یک دگرگونی سریع و بنیادین که بیشتر ماهیتی انقلابی دارد بعید به نظر می‌رسد. به همین دلیل امکان سرعت گرفتن تغییرات تدریجی محتمل‌تر است.

به باور این قلم فعالین سیاسی و اجتماعی کردستان باید تلاش کنند درک دقیق‌تری از وضعیت موجود و شیوه‌ها و امکان‌های تغییر آن کسب نمایند. در غیر این صورت نه قادراند در فرایند گذار از وضع فعلی نقش مؤثری ایفا کنند و نه می‌توانند در نظم بعدی جایگاه مناسبی داشته باشند. به بیان دیگر میزان بهره‌مندی از تغییرات آینده، تابعی از میزان حضور عملی و مؤثر در فرایند گذار است. بر اساس تحقیقات موجود و همچنین نمونه‌های تاریخی، یک دگرگونی بنیادی و سریع به سختی می‌تواند به ایجاد وضعیت دموکراتیکی منجر گردد که در آن حقوق و خواسته‌های همه‌ی گروه‌های سیاسی، قومی و فرهنگی به رسمیت

شناخته شود. تکرار وضعیت فعلی یا حتی بدتر از آن تنها نتایج منطقی چنین گذارهایی هستند. روشنفکران و فعالین سیاسی و اجتماعی گُرد می‌توانند با توجه جدی و بنیادین به مفاهیمی چون توسعهی درون‌زا و رشد اقتصادی فارغ از جنبه‌های سیاسی و ابزاری آن، اهتمام جدی‌تر و دقیق‌تر به مفاهیمی چون دموکراسی و همچنین حضور جدی‌تر در عرصه‌ی عمومی با مشارکت در تشکیل و تقویت نهادهای مدنی و سیاسی، زمینه‌ی تغییرات درونی و همچنین تأثیرگذاری عملی بر واقعیت‌های بیرونی را فراهم کنند.



منابع

- انصاری، منصور، (۱۳۸۴)، دمکراسی گفتگویی میخاییل باختین و یورگن هابرماس، تهران: نشر مرکز، چاپ اول.
- بیتم، دیوید، (۱۳۸۳)، دمکراسی و حقوق بشر، محمدتقی دلفروز، تهران: انتشارات طرح نو، چاپ اول.
- هلد، دیوید، (۱۳۸۴)، مدل‌های دمکراسی، عباس مخبر، تهران: انتشارات روشنگران و مطالعات زنان، چاپ سوم.
- انتخابی، نادر، (۱۳۸۰)، رمون آرُن، نقد تاریخ و سیاست در روزگار ایدئولوژی‌ها، تهران: انتشارات هرمس، چاپ اول.
- بشیریه، حسین، (۱۳۹۴)، از بحران تا فروپاشی، کندوکاوی در ماندگاری یا آسیب‌پذیری نظام‌های سیاسی، تهران: انتشارات نگاه معاصر، چاپ اول.
- زکریا، فرید، (۱۳۸۴)، آینده‌ی آزادی، اولویت لیبرالیسم بر دمکراسی، امیرحسین نوذری، تهران: انتشارات طرح نو، چاپ اول.
- بشیریه، حسین، (۱۳۸۷)، گذار به دمکراسی (مباحث نظری)، تهران: انتشارات نگاه معاصر، چاپ سوم.
- گیل، گریم، (۱۳۹۴)، پویایی دمکراسی‌سازی، سعید حاجی‌ناصری، فرید حسینی‌مرام، تهران: انتشارات اختران، چاپ اول.